

گوشه‌ای از تاریخ معاصر

در نشریه دانشکده ادبیات تبریز دوره ششم شماره سوم آذر ماه ۱۳۳۳ مقدمه از جناب آقای تقی زاده دایر بشرح حال آقای جمال زاده جلب توجهم کرد. قرائت دیباچه مزبور و شرح حال متوالی آن در حافظه و نهاد من خاطراتی را که بکلی از یاد رفته و بدست فراموشی سپرده شده بود دفعتاً بیدار و بر آن شدم که بجناب آقای تقی زاده در ذکر تاریخ تشریف فرمائی ایشان در ۱۹۱۷ از امریکا بکشور آلمان اعانت نمایم.

اینک تاریخچه عزیمت خود و آقای تقی زاده را بآلمان بدون ذره انحراف از حق و حقیقت ذیلاً مینگارم :

در اوایل سال ۱۹۱۷ مسیحی یک نفر از آنوریهای رضائیه مقاله در روزنامه نیویورک امریکن نوشته و روسها را در شهید کردن مرحوم ثقةالاسلام و یارانش مصاب دانسته و اقدام مذکور را طلیعه نفوذ تمدن غرب در ایران جاوه داده و عمل بی شرمانه مزبور را برخلاف انسانیت و انصاف ستوده بود - اینجانب در پاسخ مقاله آنوری نامبرده شرحی بر روزنامه مذکور نوشته و عملیات فجیع و مفتضحانه روسها را در آذربایجان تشریح و تقبیح نمودم.

مقاله مذکور مرا وادار بنوشتن سایر مقالات و ترسیم و تفسیر عملیات استعماری ممالک روس و انگلیس و فرانسه در قاره آسیا کرد.

در نتیجه این سلسله از مقالات روزی از یکی از هلتهای بنام شهر نیویورک شخصی مرا پیای تلفن خواسته و گفت میل دارم با شما ملاقات نمایم و شماره اطاق من ۱۲ میباشد و چنانچه دعوت مرا قبول کردید و بهتل آمدید خواهشمند است مستقیماً بشماره مذکور بیایید و بوسیله پیشخدمت اطلاع دادن لزومی ندارد. این ایستادگی طرف یا داعی متنکر در رفتنم و اطلاع ندادن بوسیله پیشخدمت موجب

سوء ظن و تا حدودی هم باعث بیم و شبهه‌ام گردید. ناگزیر جریان را با آقای تقی‌زاده که روی سابقه مودت متجاوز از دو سال هم بود که در يك اطاق زندگی می‌کردیم عرض کردم و قرار شد ایشان هم با بنده تا هتل تشریف بیاورند و مراقب پیش آمد باشند. من مطابق تقاضا و دستور آن شخص مجهول بهمان شماره ۱۲ هتل مراجعه و مواجه با مردی شدم خیلی موقر و مودب و حس‌کردم خطری از او متوجه بنده نخواهد شد. پس از معارفه و صرف يك فنجان چائی مشارالیه گفت فلانی من یک‌نفر آلمانی هستم و مقالات شما را در باب مظالم انگلیس و روس و فرانسه در روزنامه نیویورک امریکن خوانده‌ام. اینک میل دارم اطلاعاتی از شما دایر بایلات ایران و تعداد نفوس آنان بدست بیاورم. اتفاقاً من هم کتاب لورد گرزول را که مسمی بایران و مسئله ایران است تازه خوانده و رویهمرفته از مطالب کتاب مذکور در باب ایلات ایران اسماء و ارقامی در نظرم بود که بطور اختصار بمیزبان خود گفته و سپس با تودیع از او نزد آقای تقی‌زاده که در خارج منتظر من بود برگشته و ایشانرا مفصلاً از موضوع و محمول صحبت مطلع و مسبوق داشتم.

پس از چند روز از هتل پلازا که از هتلهای معروف شهر نیویورک است مرا پبای تلفن خواستند و معلوم شد کنت برنستروف سفیر کبیر آلمان هقیم امریک می‌خواهد ضمن ناهار با من صحبت بدارد. در روز و ساعت مقرر در هتل حاضر و مشاهده کردم علاوه بر سفیر کبیر، اتاشه نظامی سفارت آلمان کنت دو بنا سفیر کبیر دولت اطریش نیز حضور دارند. پس از انجام تشریفات معمولی آقای سفیر کبیر گفتند فلانی از احساسات ضد روس و انگلیس شما بوسیله مقالاتیکه نوشته‌اید بی اطلاع نیستیم و چون شما را جوان وطن پرستی تشخیص داده‌ام می‌خواهم بفهمم آیا حاضر هستید غیر مستقیم بکشور خود خدمت و کمک نمائید؟ گفتم مضایقه ندارم و خواهش مندم تصریح فرمائید نوع خدمت غیر مستقیم من بکشور ایران چه خواهد بود. گفت در جبهه‌های جنگ ما از روسها و انگلیسها عده زیادی اسیر مسلمان گرفته‌ایم که همه آنان در بازداشتگاههای نظامی آلمان می‌باشند و شما می‌توانید با خرج ما بکشور آلمان

رفته و این‌عه را متوجه اشتباه خود کرده و آنانرا مهیا نمائید که برای اعانت تر کها به جبهه چاتالجا که فعلا خیلی در فشار متفقین است بروند بدیهی است با انجام خدمت مزبور و شکست متفقین کشور ایران مستفید و بطور غیر مستقیم شما بایران معاضدت کرده اید .

گفتم جناب آقای سفیر کبیر من برای انجام این خدمت وقتی حاضر خواهم بود که رفیق مراهم که اینک در امریکاست و در انقلابات آزادی ایران سهم بسزائی داشته است در انجام این منظور رفیق راه و شریک ما موریتم قرار دهید .
 آقای سفیر پرسیدند اسم رفیق شما چیست گفتم اسم او سید حسن تقی زاده است گفت در اینصورت ما باید در اطراف ایشان تحقیقات بیشتری از تهران بکنیم و سپس نظر خودرا بشما اعلام بداریم .

طبیعی است من میبایست منتظر اعلام نتیجه تحقیق سفارت آلمان در امریکا نسبت با آقای تقی زاده بوده باشم . فراموش کردم این نکته را هم باید بگویم که رفیق عزیز من آقای تقی زاده از جزئیات مذاکره من با عوامل موثر مزبور مسبوق بوده و من چیزی از ایشان مکتوم نداشته بودم - باری چند روز بعد از طرف سفارت اطلاع داده شد که حاصل تحقیقات رضایت بخش است و شما مشغول تهیه گذرنامه خود باشید و ضمنا خواهش کردند که ما برای شصت و چند نفر آلمانی که عزم معاودت با آلمانرا داشتند برای آنکه گرفتار توقیف کشتیهای انگلیسی در دریانشوند تدارک گذرنامه ایرانی نمائیم .

دولت ایران در شهر نیویورک یک نفر ژنرال کنسول افتخاری داشت که از حیث ملیت ارمنی و تبعه دولت ترکیه و اسمش هم توپاکیان بود، باین مناسبت در ظرف چند ساعت شصت و چند نفر آلمانی علاوه بر تغییر اسم بصورت ظاهر تبعه پروپاقرص کشور ایران شده و گذرنامه ایرانرا سپر بالای مخاطرات خط سیر دریائی خود برای خدمت بوطن خویش قرار دادند . یکی دو روز بعد از این مقدمات بنده و آقای تقی زاده بسمت مزدور دولت آلمان با حقوق معین ماهیانه برای انجام وظیفه معلومی در کشور نامبرده

بامید خدمت غیر مستقیم بمملکت ایران از بندر شهر نیویورک باتفاق شصت و چند نفر اتباع جدید کشورجم باکشتی هلندی بطرف کشور هلندعزیمت نمودیم . مسافتی از دریا طی نشده بود که کشتی ما با نشان دادن علامت از طرف کشتیهای جنگی انگلیس در وسط دریا میخکوب شده و قایق سواران انگلیسی از کشتی جنگی بیرون بسته و بوسیله نردبانهای تعبیه شده از طناب خود را بعرصه کشتی مسافربری ما رسانده و پس از تفتیش بارنامه کشتی و دقت گذرنامهها یکنفر مرد پیر را که ریش انبوهی داشت با خود بطرف کشتی جنگی برده و بکشتی ما هم اجازه ادامه دریانوردی دادند . پس از دستگیر شدن شخص مذکور معلوم گردید که مشازالیه کنت ویدل جاسوس بنام آلمان می بوده است که با گذرنامه اسپانیا بکشور خود عزیمت میکرده است . خلاصه در بندر دوور نیز کشتی ما متوقف و تمام مسافرین و حتی ناخدا و سایر عمال آنرا در اطاقهای مختص بخود حبس نمودند و بعدا معلوم شد یکنفر ناخدای انگلیسی بجای ناخدای هلندی سکان کشتی را در دست گرفته و آنرا بسوی مقصد هدایت و ارشاد مینموده است و علت آن نیز گویا مخفی داشتن محل پخش مینها در سواحل انگلیس از یکطرف و جلوگیری از تصادم کشتی ما با آنها بوده است . پس از چند ساعت حبس و توقیف در اطاق و پشت سر گذاشتن نقاط مهلك و خطر آمیز و اعاده وضعیت بحالت سابق زن جوانیکه از مسافرین درجه اول کشتی و قیافه فوق العاده جلابی داشت بدون وجود معارفه قبلی باینجانب نزدیک شده و گفت در ظرف این چند روز مسافرت در کشتی عده از مسافرین کوشش میکردند که با من طرح الفت بریزند و پیمان مودت به بندند مگر شما که در عین بجهوحه جوانی مطلقاً دامی نگسترده و پیامی برابم نفرستادید و روی مشاهده اینگونه خودداری از ناحیه شما تصمیم گرفتم با شما طرح آشنائی و الفت ریزم و شاید روزی یار و غمگسار همدیگر شویم چون مانعی برای اجابت مسئول او نبود بدون دغدغه خاطر و عصیان وجدان پیشنهاد او را که بصورت ظاهر خیلی ساده و بی برابیه بود پذیرفته و دریکی از زوایای عرشه کشتی پهلوی هم نشسته نشاط جوانی را با موزیک روح نوازامواج

متوالی دریا هم آهنگ و از هر دری شروع بصحبت و با کلید سحرانگیز جملات شیرین در صدد باز کردن قفل سر بسته گنجینه اسرار یکدیگر بر آمدیم و بالاخره معلوم شد خانم از حیث ملیت امریکائی وزن همان کنت ویدل آلمانی میباشد که در پیش نظر همه ما ملاحان انگلیسی اورا باسارت بردند . بعد از حصول اینمقدار محرمیت خانم لیدیافون ویدل گفت فلانی حال که از اسرار من با خبر شدی باید شرافتمندانه مرا تحت الحمايه خود قرار دهی .

گفتم ای خانم عزیز در میان این اوقیانوس خروشان و در وسط این کشتی محصور با آب و موجهای سرسام آور و وحشت انگیز مرا نیروئی متصور نیست تا شما را زیر بال خود گرفته و از گزندهای فرضی و احتمالی صیانت و حفاظت نمایم - گفت استدلال شما قوی و محکم است ولی چنانچه قول شرف برای تقویت و اعانتم بدهید بردباری من در تحمل ناعلایمات بیشتر و حسن امیدم برای ادامه زندگی قوی تر و راسخ تر خواهد بود . منم روی غرور جوانی و نخوت شباب در پیشگاه تقاضای نامبرده سر فرود آورده و از صمیم قلب تسلیم شدم . خانم بمجرد گرفتن قول شرف از من از روی صندلی بلند شد و گفت خواهش مندم در همین جا بنشینید تا من برگردم . مدت غیبت خانم طول نکشید اما من در ظرف همان دقائق معدود مانند اشخاص مالخولیائی خود را گرفتار پنجه انواع و اقسام افکار و توهمات غیر مربوط و بدون انسجام دیدم تا اینکه خانم برگشت و تفرقه خیال من مجدداً حالت عادی بخود گرفت و خانم ویدل بمجرد جلوس در روی صندلی خود گفت فلانی خیلی معذرت میخواهم که شما را برخلاف ادب تنها گذاشته و رفتم و اینک که برگشته ام باتکال قول شرفی که بمن داده ای میل دارم این امانت کوچک را برای من نزد خود محفوظ داشته و بمجرد رسیدن بهلند آنرا بمن مسترد بداری ، امانت عزبور عبارت از يك نوار سفید هفتاد و هشتاد متری بود که در یکطرف آن ارقامی با ماشین تحریر ثبت شد بود که ارقام مذکور حاکی از اسرار و رموزی است که کنت ویدل شوهر خانم برای بدست آوردن آن اوقاتی صرف و برای رساندن آن بدست متصدیان کشور خویش جان شیرین را در

معرض مهالکه قرار داده است .

عدول از تعهد بر این مشکل آمد ناچار نوار را گرفته و آنرا از زیر لباس دور بازوی خود پیچیده و مواجعه با هر گک بی موجب زابه نقض عهد از بیم جان ترجیح و پیش خود آنرا حرز جان بشمار آوردم .

سخن کوتاه - کشتی ما بسلامتی وارد بندر آمستردام شد بنده و خانم و آقای تقی زاده شب را در هتل ماندیم و فردای آنروز باتفاق خانم رهسپار کشور آلمان شدیم و از رفتار مامورین مرزی آلمان مشخص شد که راجع به بنده و آقای تقی زاده از برلن دستوراتی بعهد مامورین مذکور رسیده است . بمجرد ورود بایستگاه ویلهلم اشتراس عده از صاحبمنصبان عالیرتبه آلمانی را دیدیم که در حریم خانم بارونین لیدیافون ویدل صف بسته و اورا مطاف احترام و مهبط شعاع تکریم و اعزاز خود قرار داده اند .

خانم پس از رد و بدل کردن تعارفات گفت آقایان این جوان (اشاره به بنده) مرا تقویت کرده و من تحت الحمايه ایشان بوده ام و شما باید از او سپاسگذار باشید . البته من و رفیقم یعنی آقای تقی زاده هر دو مورد محبت و شفقت عمیق و محسوس آقایان قرار گرفتیم . خانم پس از لحظات چندی عازم خانه خود شد بنده و آقای تقی زاده نیز وارد هتل سنترال که در جوار ایستگاه ویلهلم اشتراس بود گردیده و هنوز سروصورت نشده بودیم که پیشخدمت اطلاع داد که چند نفر صاحب منصب عالی رتبه در سالن منتظر خیر مقدم گفتن بمانند . بمحض ورود بسالن متوجه شدیم که همان عده مستقبلین خانم برای ابراز محبت و احترام خواسته اند بدون فوت وقت از من و رفیقم قدردانی و تشکر نمایند .

این رفتار فوق العاده ظریف از ناحیه افراد ملتی معروف بخشونت رویه و رفتار بی اندازه ما را تحت تاثیر قرار داد و پیش خود تصور کردیم که برای ما دو نفر نیز زمامداران سلحشور کشور آلمان محلی از اعراب قائل و مرتبتی در شئون هیئت اجتماع تشخیص داده اند .

خلاصه در ظرف یکی دو روز آقای بارون اوپنهایم که زبان عربی را خیلی روان و فصیح صحبت مینمود و قبلاً هم وزیر مختار دولت آلمان در مصر می بود بدیدن ما آمد و چون سطح اطلاعات ما در تکلم زبان عرب او حدود قواعد نحوی و صرفی و فهم قسمتی از بیان گوینده تجاوز نمینمود و بارون اوپنهایم نیز زبان انگلیسی و فرانسه را خیلی خوب میدانست ناچار بوسیله زبان انگلیسی با ایشان صحبت داشتم و قرار شد روز بعد با کونت پورتالیس که قبل از جنگ سفیر کبیر آلمان در پترزبورغ پایتخت روسیه بود و نقلت سامعه غریبی هم داشت در وزارت امور خارجه ملاقات کنیم . پس از ملاقات با شخص مزبور و متعاقب آن با آقای سومرسن وزیر امور خارجه آلمان متوجه شدیم که موضوع صحبت قبلی سفیر کبیر آلمان در امریکادایر بوجود عده زیادی از مسلمانان قفقازی و هندی در بازداشتگاههای آلمان فقط اغفال بنده و بطور غیر مستقیم آقای تقی زاده بوده است و بعد روشن شد که دولت آلمان عده زیادی از ملیون هندیرا در برلن دور هم جمع کرده و انجمنی نیز بامید ایجاد انقلاب دامنهداری در هندوستان برای آنان تشکیل و اعتبار هنگفتی هم برای حصول موفقیت آنان تخصیص داده است و باید عده مزبور از طریق ایران بکشور هندوستان رهسپار گردند و برای رهنمائی این کاروان انقلاب بسوی هدف و مقصد خویش لازم دیده اند که از وجود بنده و آقای تقی زاده استفاده نمایند . بمجرد اینکه نیت اولیای دولت آلمان برای بنده و آقای تقی زاده مکشوف و مسلم شد بالاتفاق گفتیم این کار از ما ساخته نیست و درخواست کردیم بما اجازه مراجعت بامریکا را بدهند . آلمانها از امتناع ما در عملی کردن منظور خود متاثر و در باب معاودت بامریکا نیز گفتند چون از اسرار ما مسبوق شده اید لهذا تا آخر جنگ باید با تحمل مصارف خود در این کشور متوقف و روزی دوبار نیز خود را به نزدیکترین اداره پلیس محل توقف خود معرفی کنید .

اقرار میکنم آقای تقی زاده در رد پیشنهاد آلمانها دایر بقبول پست رهنمائی ملیون هند از طریق ایران و پذیرفتن توهین معرفی خود بدایره پلیس کمتر از من

مقاومت و تحمل نشان نداد .

سماجت ما در رد منظور اولیای امور آلمان و انقیاد ما از رعایت مقررات جاریه ایام جنگ باعث شد که آلمانها مجدداً بما مراجعه و پرسند که چه میخواهید و پیشنهاد شما چیست . ما در پاسخ سؤال مذکور گفتیم ما قرار داد مربوط به عزیمت خود را برای انجام منظور مشخصی در آلمان ملغی و کان لم یکن میدانیم و حاضر نیستیم بیش از سعادت کشور خود در راه تامین استقلال هندوستان جانبازی نمائیم مگر آنکه بما نیز اجازه داده شود در شهر برلن انجمنی مرکب از ایرانیان وطن پرست تشکیل و برای تدارك استقلال تام و تمام مملکت خود نقشه طرح و ضمن تامین هدف ملیون هند آنرا بموقع عمل و اجرا بگذاریم .

آلمانها تسلیم نظر و تصمیم ما شدند و این جانب برای مطالعه افکار و عقاید ایرانیان مقیم کشور سوئیس بطرف کشور مزبور عزیمت و با گروهی از محصلین ایرانی مملکت نامبرده تماس گرفتم در نتیجه مرحوم راوندی و نصراله جهانگیری و آقای جمالزاده و سعداله خان (که اینک معروف بدرویش است) بانضمام پور داود حاضر بهمکاری شده و بسوی آلمان عزیمت نمودند .

مرحوم شیخ محمد قزوینی تاسوئیس آمد و پس از مذاکرات ممتد گفت فلانی مشغول تالیف تاریخی در باب ایران هستم و از کتابخانه ملی پاریس برای منظور مزبور استفاده مینمایم لهذا برای من مقدور نیست که در کارهای انقلابی وارد و بسوی آلمان عزیمت نمایم و بی چاره خیلی هم متأثر و مرعوب بود که چنانچه فرانسویها بفهمند برای چه بسویس آمده است ممکن است مورد ایذا و اذیت قرارش دهند .

مرحوم میرزا محمود خان اشرفزاده برادر مرحوم میرزا علی اکبر خان منشی کنسولگری روس در شهر تبریز نیز از پاریس آمده و ضمیمه عده اعزامی از سوئیس گردید .

آقای تقی زاده از اسلامبول مرحوم نوبری و آقای حاج اسمعیل آقا امیرخیزی و آقای آقا میرزا اسمعیل یکانی را برای شرکت در انجمن وطن پرستان دعوت و آقای

کاظم زاده راهم ایشان از لندن بیرلن آوردند .

آقای عزت اله هدایت معاون کنونی وزارت راه هم چون در بیرلن تحصیل میکرد ایشانهم روی بروز استعداد شخصی و موفقیت فامیلی یکی دیگر از افراد ملیون عضو انجمن گردید . مرحوم نالهملت ارتباطی با انجمن نداشت هشارالیه فقط برای معالجه مرض سل که گرفتار بود بآلمان احضار شده بود . پس از مراجعت بنده از سویس بیرلن و گرد آمدن دوستان در آنجا انجمن مورد نظر دایر و ارتباط نزدیک با ملیون هندوستان از قبیل آقایان چاتوپاتا و پرفسور برکت اله مستقر شد . پس از استقرار ارتباط با ملیون هند قراردادی بادولت آلمان منعقد و آلمانها تعهد نمودند که در صورت موفقیت در جنگ تمامیت ارضی واستقلال کامل ایرانرا محترم شمارند و نیز حاضر شدند برای تامین مصارف انجمن از حیث اعزام میسیون ترکیه و بغداد و اسلامبول وغیره مبلغ سه ملیون مارك در اختیار انجمن گذارده شود .

انجمن در ازاء تعهد آلمانها ملتزم شد که در ایران دولت وطن پرستی تشکیل دهد و هر تصمیمی که دولت ملت دوست مذکور نسبت بحفظ بیطرفی و یادخول در جنگ اعم از له و یا علیه متحذین بگیرد از تصمیم مذکور تبعیت وانقیاد نماید .

این جانب برای گرفتن تعهد از دولت اطریش و دولت ترکیه بعنوان میسیون تهران از طریق اطریش و رومانی و بلغار وارد ترکیه شدم - دولت اطریش تعهد دولت آلمان را در صورت فتح در جنگ نسبت بایران تائید و من موقعی وارد ترکیه شدم که قشون ترك روسهارا از آذربایجان بیرون رانده و خود رتق وفتق امور را نه فقط بعهده گرفته بود بلکه مع الاسف دیدم اخبار آذربایجان آنروز درجراید ترکیه جزء اخبار داخله چاپ میشود و میزان پول مخابرات تلگرافی و پستی نیز با وجه مخابرات نسبت بشهرهای داخلی اءراطوری ترکیه تفاوتی ندارد .

یکی دوروز بعد از ورود باسلامبول با مرحوم انور پاشا باوساطت سفارت آلمان ملاقات و در باب اعمال وتظاهرات برخلاف اصول مودت اولیای امور ترکیه که در بالا بآن اشاره شد بمعظم له اعتراض کردم - مرحوم انور پاشا گفت فلانی شما ترك هستید وحلاوت ادبیات فارسی نباید شمارا از تعقیب مرام و سنت ملی خود ممنوع ومحروم

بدارد ما درصدد تشکیل يك امپراطوری فوق العاده وسیع اسلامی هستیم که دولت تاهران نیز (تهران) جزء امپراطوری عظیم مذکور قرار خواهد گرفت بناء علیهذا این اعتراض کوچک شما درمقابل آنهدف عالی و اساسی بی اندازه هایه تاثر است. گفتم پاشام بنده ترك نیستم و آذربایجانها نیز ترکی زبانند نه ترك این سیاستی که شما پیش گرفته اید بیش از جلب افکار مردم حساس ایران ایجاد تفرقه و تشتت را موجب و دشمنان اسلام از این قبیل عناوین و توهمات بر علیه اتحاد اسلام استفاده خواهند کرد - خلاصه پس از دو بار ملاقات و بحث و استفاده از نفوذ آلمانها دولت ترکیه متقاعد شد که اخبار آذربایجان جزء اخبار داخله در جراید منعکس نشود و نسبت بمخابرات پستی و تلگرافی هم وجوهی که قبل از اعلان حرب عمومی از ارباب رجوع گرفته میشد ما خود کردد. بایک چنین موفقیتی اینجانب از راه گونه و حلب و جرابلس و فلوجیه باتفاق آقایان امیرخیزی و پروفیسور برکتاله و مرحوم نوبری بسوی بغداد رهسپار شدیم.

مرحوم سلیمان نظیف والی بغداد مخالف حزب ژون ترك و شناخته ترین دشمن ایران و ایرانی بود معذلك این جانب بکدفعه باتفاق مرحوم مکرم السلطان کنسول ژنرال دولت ایران با ایشان ملاقات و برای احتراز از اطاله کلام از ذکر بحث و انتقاد بی جا و مغرضانه ایشان از ایران و ایرانیان صرف نظر میکنم.

مرحوم نوبری و امیرخیزی و استاد پورداود در بغداد بعنوان میسیون انجامانده و ضمن ایجاد ارتباط با علماء مقیم کربلا و نجف روزنامه نیز موسوم برستاخیز دایر نمودند و این جانب از طریق قصر شیرین بطرف تهران عزیمت کردم. بدبختانه قصر شیرین تا کرد در آن تاریخ در اشغال دوهزار نفر عساکر عثمانی تحت فرماندهی حسین رئوف بود که میخواست با آن عده پس از فتح ایران و افغانستان برای تسخیر کشور هندوستان برود. متاسفانه در پائین طاق گرفتار پنجه قهر آقای حسین رئوف قرار گرفته و بمحبس اعزام شدم. فرمانده عساکر عثمانی بتوصیه مرحوم انور پاشا که در دست من بود و شاید هنوز هم در میان اوراقم باشد نه فقط اعتنا نمیکرد بلکه مدعی بود که من یکنفر ارمنی هستم که میرزا رضاخان افشار را کشته و اسناد متعلق باو را بچنگ آورده و اینک میخواهم بایک چنان نیرنگ و خدعه از میان اردوی او جان سالم بدر برم.

چون در بحث و محاجه من با حسین رئوف ابراهیم آقای خوئی مرحوم حاضر و ناظر بود و از نزدیک تعصب و تهور مرا در رد مهملات فرمانده قشون عثمانی در باب ایرات و ایرانیها دیده بود شبی بدون اطلاع وارد محوطه محبس من شد و گفت فلانی فرداشما را بعنوان یکنفر ارمنی بدار خواهند زد و من روی علاقه بشما در سر پل یکنفر سوار با اسلحه خواهم گماشت و چنانچه توانستی از محبس فرار کنی اسب و اسلحه مزبور در اختیار شما خواهد بود .

حسن اتفاق من با کمال موفقیت از محبس فرار و در سر پل سوار مذکور را منتظر خود یافتم و پس از رهائی از زندان مجبور شدم مجدداً ببغداد معاودت و مراتب را بکمیته مرکزی یعنی آقای تقی زاده و دیگران راپرت نمایم .

پس از ورود مجدد ببغداد معلوم شد آقایان راوندی و اشرف زاده و سعداله خان نیز بآنجا ورود کرده اند عده مذکور با اتفاق مرحوم پرور و ایسی کنسول ارتباطات آلمان مقیم خاتین بطرف کرمانشاه حرکت و از میان اردوی عثمانی بدون مزاحمت گذشته و بمقصد وارد شدیم . در کرمانشاه شویمان کنسول آلمانی دور خود یکعده تفنگچی کرد و آذربایجانی جمع کرده سعی داشت خط ارتباط ایران و ترکیه و آلمان را از طریق غرب محفوظ بدارد .

دولتهای روس و انگلیس هم کوشش داشتند با اعزام چر کاسف و مگداول بعنوان کنسولهای خود مقیم آنخه نقشه حریف را نقش بر آب کنند .

این جانب در جنگی که بین عده تفنگچی شویمان بعلاوه هفتصد نفر لر سکوندی با چر کاسف و مگداول تحت اسکورت یکعده قزاق ایرانی تحت فرماندهی تیمسار سپهبد احمد آقا خان سناتور فعلی در کنگاور صورت گرفت بمنجر بعقب نشینی قزاقها بطرف همدان گردید شرکت داشتم خلاصه راه کرمانشاه بطهران پس از مصادمه مزبور و عقب نشینی قزاقها باز و تصمیم گرفته شد آقایان اشرف زاده و راوندی و سعداله خان که از اجزاء میسیون جنوب ایران بودند بطرف مقصد خود حرکت نمایند - حضرات در غروب یکی از ایام هفته برخلاف اندرز مرحوم معاون السلطنه مالک صحنه بطرف کنگاور حرکت و نرسیده یکنگاور مورد حمله یکعده لر قزار میگیرند در نتیجه

اشرف زاده مقتول و انائیه او که عبارت از مقداری کتاب و تختخواب سفری بود بیغما می‌رود .

فردای روز حادثه نعش مرحوم اشرف زاده با تشریفات خیلی مجلل بکرامانشاه حمل و در محل مخصوصی بخاک سپرده شد و مصارف دفن و کفن و حمل نعش او را مرحوم برادرش میرزا علی اکبر خان پس از دو سال که اطلاع حاصل کرده بود که من از جیب خود آنرا پرداخته‌ام بوسیله مرحوم میرزا محمد علی خان معیر زاده باین جانب پرداخت نمود .

باری من بطهران وارد و با مرحوم سلیمان میرزا و مساوات و وحید الملک و آقاسید جلیل اردبیلی تماس گرفتم آقایان یکانی و کاظم زاده ایران شهر و جهانگیری نیز از راه روسیه قبلاً وارد و میسیون تهران با آمدن من بکلی تکمیل بود . مرحوم مستوفی الممالک از جریان دقیقاً مسبوق و بوسیله اینجانب نیز پاکت بزرگی محتوی اوراق و اسناد و تعهدات بایشان از برلن ارسال شده بود که شخصاً تحویلش دادم و چون جلب نظر موافقت مرحوم نظام السلطنه ضروری تشخیص شده بود این جانب باتفاق مرحوم کنت کانیتز که بیچاره خود را در ایران کشت بطرف لرستان حرکت کردیم و درالشر مرحوم والی پشتکوه را ملاقات نموده و سپس با یکدنیا امید بطهران برگشته و شنیدم مرحوم سلیمان میرزا از پول آلمانها بوسیله مرحوم حاج محمد علی آقا بادامچی مطبوعه در رشت بنام حزب دموکرات ابتیاع کرده است و این اقدام شدیداً مورد اعتراض من قرار گرفت و در نتیجه عدّه از اعضاء کمیته از من آزرده خاطر شدند و برای ابراز حس انتقام جوئی وقتی که مرحوم مستوفی الممالک با آقایان اطلاع داد که برای تهدید و تنذیر روس و انگلیس مصلحت است بطرف قم حرکت نمایند آقایان اعضاء میسیون تهران مرا از تفصیل مسبوق نداشتند و شبانه راه قم را پیش گرفته و رفقای همکار خود را در تهران سرگردان و در خطر توقیف و دستگیری گذاشتند . پس از عزیمت آقایان بقم روس و انگلیس حاضر شدند جداً با ما همکاری و حتی قسمتی از خاک عراق را بایران در صورت غلبه بدشمن تفویض نمایند .

مرحوم مستوفی قانع و بوسیله آقای حسین عدل‌الملک داد‌گر سناتور فعلی بمهاجرین قم دستور معاودت داد متاسفانه ملیون جاه طلب ایران برخلاف تعهد و پیمان کمیته مرکزی با آلمانها که میبایست ایرانها تبعیت از تصمیم دولت وطن پرستی نمایند که در ایران تشکیل میگردد بحرف و پیغام مرحوم مستوفی الممالک اعتنا نکرده و بوسیله ژاندارمها بعده قزاقهای مقیم مصلی حمله و روپس از شکست فاحش با انبانهای پراز طلای آلمان و از دست دادن آبروی ملی بطرف کاشان فرار کردند و عارف مرحوم مجبور شد تصنیف از قم بکاشان حبیب کاشان خراب است را برای تخیلد این جنبش صورت‌آملی بسازد.

در خاتمه این نکته را نیز باید گفت که از محل سه ملیون مارك اعتبار مبلغ شش هزار مارك بابت خرج آمدن بطهران از طریق اطریش و رومانی و بلغار و ترکیه و توقف در بغداد و کرمانشاه باین جانب داده شده بود که صورت ریز خرج و مصرف آن با اعضاء مرحوم سلیمان میرزا و وحیدالملک و مساوات و سید جلیل اردبیلی هنوز در اختیار بنده است.

باری این بود مختصری از تاریخ عزیمت جناب آقای تقی زاده و من از امریکا به برلن برای کشف چاره و علاج بدردهای بی درمان این ملت ستم‌دیده و بدبخت. در خاتمه از خواننده عزیز برای اطلاع مطلب معذرت خواسته و استرحام عفو و اغماض مینمایم.